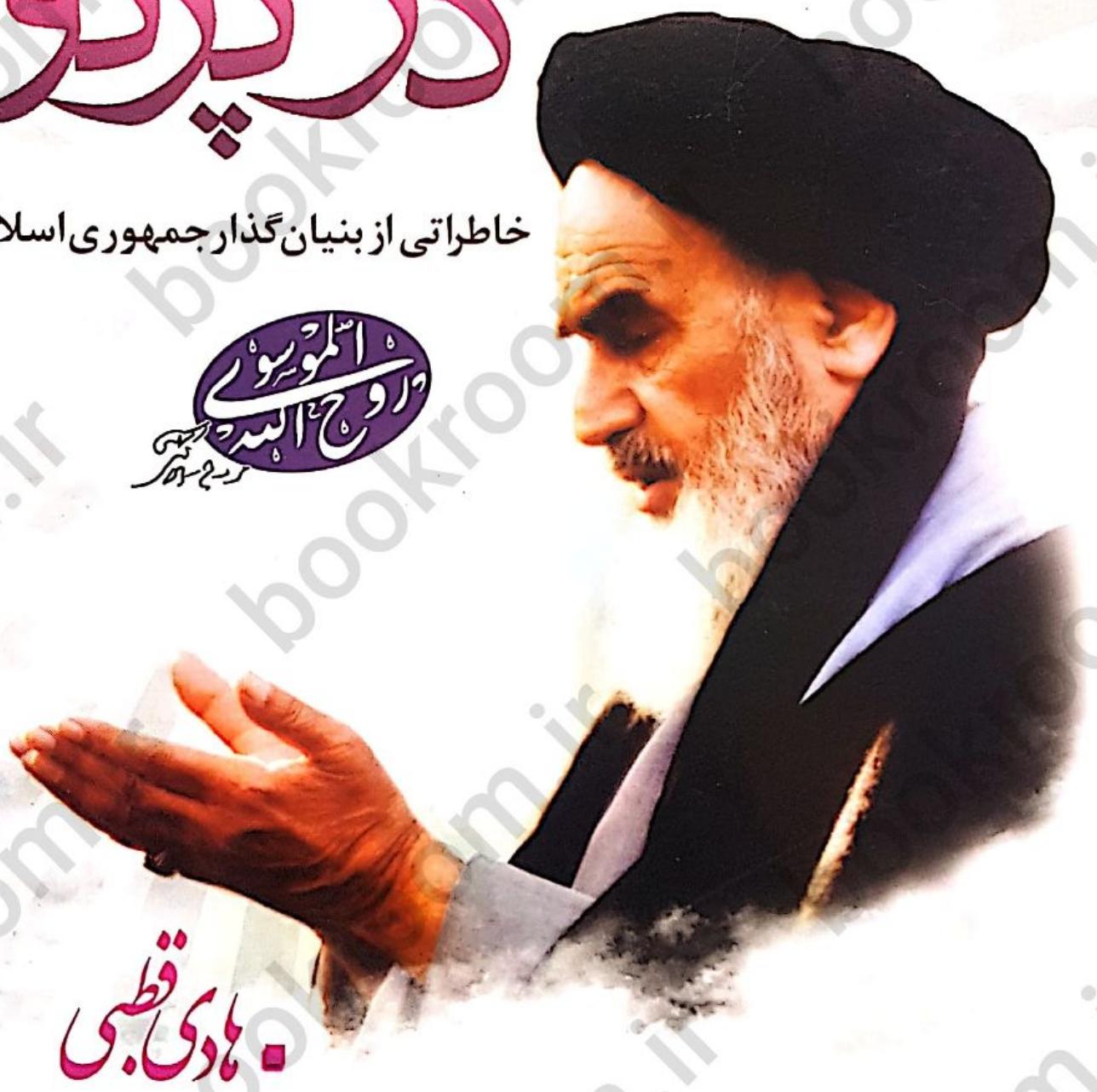


چاپ ششم

لُقْبَهُ

در پرتو

خاطراتی از بنیان‌گذار جمهوری اسلام ایران



• هادی قطبی

در پرتو آفتاب

خاطراتی از

بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی قطب‌الدین

تألیف:

هادی قطبی

بزمیهی عین بزم

فهرست

* * *

۱۱.....	مقدمه
۱۳.....	خاطرات.....
۱۵.....	«گفته بودم ساعت هشت».....
۱۶.....	«ده دقیقه به وقت شام مانده».....
۱۷.....	«می توانم فکر نکنم».....
۱۸.....	اصلًا وقت تلف شده ندارند.....
۲۰.....	تنظيم راه رفتن با ذکر.....
۲۱.....	«گناه تو بی نظمی است».....
۲۲.....	تنظيم ساعت با وقت نماز امام.....
۲۳.....	برنامه چهارده ساله نجف.....
۲۴.....	رعایت مقررات.....
۲۵.....	حفظ نظم.....
۲۶.....	«از این گوشت نمی خورم».....
۲۷.....	رعایت قانون در منزل.....
۲۸.....	سیلی محکم.....
۲۹.....	«والله تکلیف است».....

در
آینه
آفتاب



۳۱	«مسئله اسلام است»
۳۲	«کاری به هیا هو ندارم»
۳۳	«سلام کردن واجب نیست»
۳۴	«کسی اینجا هست»
۳۵	پرداخت دیه
۳۶	«این غیبت است»
۳۷	عطر می زندند
۳۸	انسان مکتبی
۳۹	«منزل من جای گوش و کنایه نیست»
۴۰	«نخواهید که ریا کنید»
۴۱	«نامه را برگردانید»
۴۲	«مگر خودتان حرف ندارید؟»
۴۳	آخرین پیام
۴۴	نماز اوّل وقت
۴۵	معنای سبک شمردن نماز
۴۶	«خدا هم خوشش می آمد»
۴۷	تلقیّد به نماز شب از ایام جوانی
۴۸	مراقبات حال دیگران
۴۹	«دوست ندارم شخصیت شما کوچک شود»
۵۰	«همراه من حرکت نکنید»
۵۱	شیوه راه رفتن
۵۲	بلند شدند و به کوچه رفتند
۵۳	احترام به خانوادهای شهداء
۵۴	احترام به بزرگتر
۵۵	احترام به خانواده
۵۶	«حق ندارم امر کنم»



۵۷	با بچه‌ها
۵۸	اهمیت به مادر
۵۹	«مگر خودم نمی‌توانم؟»
۶۰	«احساس کردم نوبت من است»
۶۱	تمیز کردن دستشویی
۶۲	«این گربه‌ها با تو چه فرقی دارند؟»
۶۳	غصب و رحمت الهی
۶۴	«من هم کمکتان می‌کنم»
۶۵	رسیدگی به درماندگان
۶۸	«کسی برای ریاست من، حتی یک وجب قدم برندارد»
۶۹	«مگر منزل صدر اعظم است؟»
۷۰	اجناس کوپنی
۷۱	«مگر مغازه دیگری نبود؟»
۷۲	«منزل ما همین است»
۷۳	«آقایان طلبه باشند»
۷۴	یک قبا و لباده
۷۵	«هر وقت به همه طلبه‌ها خانه دادند»
۷۶	«معنا ندارد ذخیره کنیم»
۷۷	«یک کیلو را برجردان»
۷۸	«این لباس هیچ عیبی ندارد»
۷۹	«بروند جای دیگر»
۸۰	نولر نداشتند
۸۱	«فرقی قائل نیستم»
۸۲	همدردی با مردم
۸۳	«طلبه‌ها ندارند»
۸۴	«نان همه اینطوری است؟»

در
برتو
آفتاب

۸۵.....	«نمی‌توانم پولی به تو بدهم»
۸۶.....	«فرقی بین اینها نیست»
۸۷.....	«دقت کنید تفاوتی نداشته باشد»
۸۸.....	«باید رعایت کنید»
۸۹.....	«مبادا اینها را دور بریزید»
۹۰.....	«می‌بایست روی کاغذ باطله می‌نوشتی»
۹۱.....	«منزل من و اسراف؟»
۹۲.....	نهایت صرفه جویی
۹۳.....	«کاری نداشتم، چراغ را خاموش کردم»
۹۴.....	«این دستمال هنوز جای مصرف دارد»
۹۵.....	«فشار آب زیاد است»
۹۶.....	بخشنده دایا
۹۷.....	«این خبری است که ما در نجف شنیده‌ایم»
۹۹.....	«چرا موظب زبانمان نیستیم؟»
۱۰۰.....	دفاع از علامه مجلسِ شورای اسلامی
۱۰۱.....	شاگرد پروری
۱۰۲.....	«ثواب این کار را کمتر از عبادت نمی‌دانم»
۱۰۳.....	تدریس در خانه
۱۰۴.....	ترک تدریس
۱۰۵.....	«ما با آنها چه فرقی داریم؟»
۱۰۶.....	مولانا
۱۰۷.....	«برای او دعا می‌کردم»
۱۰۸.....	«چراغ را خاموش کنید و بنشینید فکر کنید»
۱۰۹.....	«مجلس درس است، نه مجلس روضه»
۱۱۰.....	«باید سر موقع حاضر باشید»
۱۱۱.....	انس با قرآن

۱۱۲.....	خواندن رمان
۱۱۳.....	«انقلاب برای تقسیم پست‌ها نبود»
۱۱۴.....	«لاقل معصیت نکنید»
۱۱۵.....	«چادر برای زن بهتر است»
۱۱۶.....	«تفریح داشته باش»
۱۱۷.....	«شما هم همین کار را بکنید»
۱۱۸.....	«عبای من هم پاره است»
۱۱۹.....	«آیا ساخت وطن است؟»
۱۲۰.....	درایت اما ^{پرتو}
۱۲۱.....	«دستگیری اینها برای ما آقا مصطفی نمی‌شود»
۱۲۲.....	لطفت روح
۱۲۳.....	«این گل سه روزه است»
۱۲۴.....	ذوق سلیم
۱۲۵.....	«شما مطلع نیستید»
۱۲۶.....	«مثل اینکه کسی مراجعه کرده»
۱۲۷.....	«این دعا برای اوست»
۱۲۹.....	انگشت‌ریادگاری
۱۳۰.....	تبزک قند
۱۳۲.....	ناگهان آبی جاری شد
۱۳۳.....	هیچ اثری از امام نبود
۱۳۵.....	ناگهان ارتباط قطع شد
۱۳۶.....	«می‌فرمایید تکلیف من چیست؟»
۱۳۸.....	«مگر حضرت صاحب‌اللهم به من خلاف می‌فرمایند؟»
۱۳۹.....	«احتمال نمی‌دهید تبعید به خاطر این بود؟»
۱۴۰.....	آب کشیدن کوزه
۱۴۱.....	ضعف امام، از دیدگاه معاندین بیماردل

۱۴۲	رفتار بعضی از آدمهای نجف با امام <small>ع</small>
۱۴۳	ریختن کتابهای امام <small>ع</small> در فرات
۱۴۴	بی احترامی به امام <small>ع</small>
۱۴۵	کسی سراغی نگرفت
۱۴۶	«خدا مرگ مرا برساند»
۱۴۷	عنایت ویژه به آیت الله خامنه‌ای
۱۴۸	نگران یک دوست
۱۵۰	نگاه خاص
۱۵۱	تصاویر

■ مقدمه

در
آفتاب

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران در عصر حاضر، با همت یکی از مردان الهی و در عین ناباوری جهانیان پدیدار گشت که نه تنها یک جنبش سیاسی و شورش مردمی برای سرنگونی نظامی استمگر بود، بلکه پیش از آن رستاخیزی فرهنگی و اخلاقی و در واقع ایجاد حکومت دینی بود. حضور ملکوتی امام خمینی^{شیعه} و رهنمودهای او از آغاز نهضت تا هنگام وداعش بطور معجزه‌آسا راه گشا بود. او با خروش ابراهیمی و روح مسیحائی خود، عظمت فراموش شده امت اسلام را به آنان برگرداند و به همه مسلمانان در سرتاسر عالم، هویتی دیگر بخشید. حضرت امام خمینی^{شیعه} پیش از آنکه عَلَمْ جهاد در عرصه سیاست را آشکارا بددست گیرد، جهاد اکبری را پشت سرگذارده بود و همواره خود را برای خدمت به اسلام و مسلمین موظف دانسته و فرموده بود: «اگر به من بگویند خدمتگزار، بهتر از این است که بگویند رهبر. رهبری مطرح نیست، خدمتگزاری مطرح است. اسلام ما را موظف کرده که خدمت کنیم».^۱.

مجموعه حاضر در راستای زنده نگهداشتن یاد و نام خمینی^{کبیر شیعه} و با

هدف عمل کردن به دستورات دین مبین اسلام در عرصه‌های مختلف برای انسانهای عام و خاص، تهییه و تدوین شده است و امیدواریم این خاطرات که با حساسیت خاصی انتخاب و تدوین شده است، بتواند مارا در پیمودن راه تکامل یاری داده و در انجام وظایفمان رهنمون باشد.

در پایان از « مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رهبر انقلاب » و نیز سایر عزیزانی که

مارا در نشر این مجموعه یاری دادند، تشکر و قدردانی می‌کنم.
بدان امید که خداوند متعال و نیز بقیة الله الاعظم (روحی له الفداء) از ما راضی بوده و این اثر ناچیز مورد عنایت قرار گیرد؛ انشاء الله.

هادی قطبی

آذر ماه

سال عزت و افتخار حسینی

در
برنوب
آفتاب





خاطرات

* «گفته بودم ساعت هشت» *

یک روز حضرت امام ^{ره} زنگ زدند و کاری با من داشتند. قرار شد ساعت هشت صبح فردا بروم و آن کار را انجام دهم. روز بعد ساعت هشت و پنج دقیقه بود که پشت در اتاق آقا بودم. از ایشان اجازه گرفتم که وارد شوم، ولی امام از داخل اتاق به من اجازه ورود ندادند و فرمودند: «من گفته بودم ساعت هشت - بیایی - حالا برو، فردا ساعت هشت بیای». ^۱

* «ده دقیقه به وقت شام مانده» *

یک شب به حضرت امام^{ره} عرض کردم: شام آماده است، بیاورم؟
ایشان به ساعت نگاه کرده و فرمودند: «حالا ده دقیقه به وقت شام مانده
است». ساعت روز و شب امام چنان تقسیم بندی شده بود که ما بدون
اینکه ایشان را ببینیم، می‌توانستیم بگوییم که الان مشغول چه کاری
هستند.^۱

۱- مرضیه حدیده‌چی - دباغ ؛ برداشت‌هایی از سیره امام خمینی^{ره} ج ۲، ص ۹.

* «می‌توانم فکر نکنم» *

حضرت امام ^{ره} در برابر اصرار ما که از ایشان می‌خواستیم از خاطرات زندان ترکیه برایمان تعریف کنند، بطور منظم هر شب فقط ده دقیقه تعریف می‌کردند و نه بیشتر؛ چراکه این زمان را به این کار اختصاص داده بودند و بعد هم به رختخواب می‌رفتند و می‌فرمودند: «اگر چه خوابم نمی‌برد، اما ساعتِ خواب است». من می‌گفتم: توی رختخواب که بیدار هستید، بالاخره فکر و اینها هم به سویتان می‌آید؛ پس برایمان تعریف کنید. ایشان می‌گفتند: «نه، می‌توانم فکر نکنم». می‌گفتمن: اگر نیم ساعت در رختخواب می‌غلطید و خوابتان نمی‌برد، فکر هم نمی‌کنید؟ امام می‌گفتند: «می‌توانم فکر نکنم».

من تا آن موقع عظمت آن حرف را نفهمیده بودم که چگونه می‌شود تسلط انسان بر نفسش به حدّی باشد که حتی بتواند فکر هم نکند.^۱



۱- فاطمه طباطبایی؛ مجله ندا، ش ۱.

* اصلاً وقت تلف شده ندارند *

نظم حضرت امام ع باور نکردنی بود. یعنی تا خود آدم نبیند، باور نمی‌کند؛ مثلاً اگر عصر باشد و به ایشان بگوییم چای میل دارید بیاوریم، ایشان به ساعتشان نگاه می‌کنند و می‌گویند یک یا چند لحظه مانده، یعنی چند ثانیه!

ایشان روزی سه بار، هر بار بیست دقیقه قدم می‌زنند و اگر وقت تمام نشده باشد، سه قدم بیشتر راه می‌روند، بر می‌گردند و داخل می‌شوند. چون معتقد هستند به اندازه آن سه قدم برای داخل شدن زود بوده است!

در آفتاب نظم ایشان چیز غریبی است و همیشه بوده، یعنی از دوره جوانی شان. ایشان اینطور نیستند که به فرض اینکه من الان وارد شدم، چون دخترشان هستم پس بنشینیم به صحبت کردن، -نه - این در کار نیست. یک سلام وارد می‌شویم و می‌نشینیم؛ چون ایشان یا رادیو گوش می‌کنند، یا تلویزیون نگاه می‌کنند، یا نامه‌های رسیده را می‌خوانند، یا اخبار رسیده را مطالعه می‌کنند. یک دقیقه امام بیکار نیستند؛ حتی در حمام رادیو همراهشان است و یا هنگام وضو گرفتن رادیو روی دوششان است. چون نسبت به جواب مسئله خیلی دقیق هستند، اگر ما گاهی مسئله‌ای - سوالی - داشته باشیم و اگر تلویزیون برنامه خیلی مهمی نداشته باشد، آن را خاموش می‌کنند و می‌آیند و ما باید در چند لحظه

مطلوب را جور کنیم و مطرح کنیم و جواب بگیریم. آن هم به خاطر اینکه وقت تلف نشود. من می توانم با اطمینان بگویم که ایشان اصلاً وقت تلف شده ندارند.^۱

حضرت امام ^{علیهم السلام} نظمشان اینطور نیست که هر وقت بخواهند قرآن بخوانند. ایشان دقیقاً و سر ساعت در زمانهای مختلف - روزی هفت مرتبه - قرآن می خوانند و کتاب دعا و ادعیه هایی مثل کمیل و اینها را هم دقیقاً می خوانند. کاری هم ندارند که کی آمده و چه کسی مهمان است و یا کسی در اتاق هست یا نیست. فقط خیلی که بخواهند محبت کنند می گویند: «اجازه می دهید؟». ما هم می گوییم خواهش می کنیم، ما هم می شنویم و استفاده می بریم.^۲

در
آفتاب

* تنظیم راه رفتن با ذکر *

حضرت امام ^{ره} در طول زندگی خود به غیر از برنامه ذکرهايی که داشتند، چند بار قرآن می خواندند. ذکرهاي ايشان هم با برنامه راه رفتشان تنظيم شده بود و مثلاً اگر می خواستند نیم ساعت راه بروند، اين نیم ساعت را به ذكر گفتن مشغول بودند و هنگامی که ذكرشان تمام می شد، از راه رفتن نيز باز می ایستادند. يعني نیم ساعت راه رفتن ايشان با ساعت تنظيم نمی شد، بلکه با ذکرهايشان تنظيم می شد.^۱



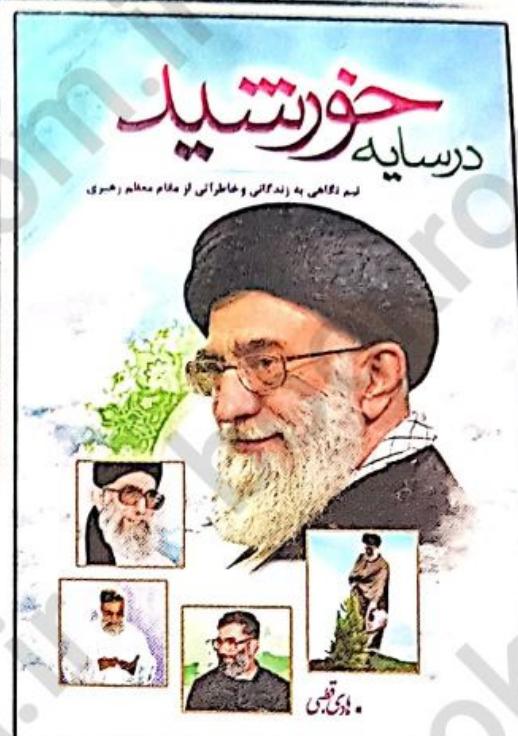
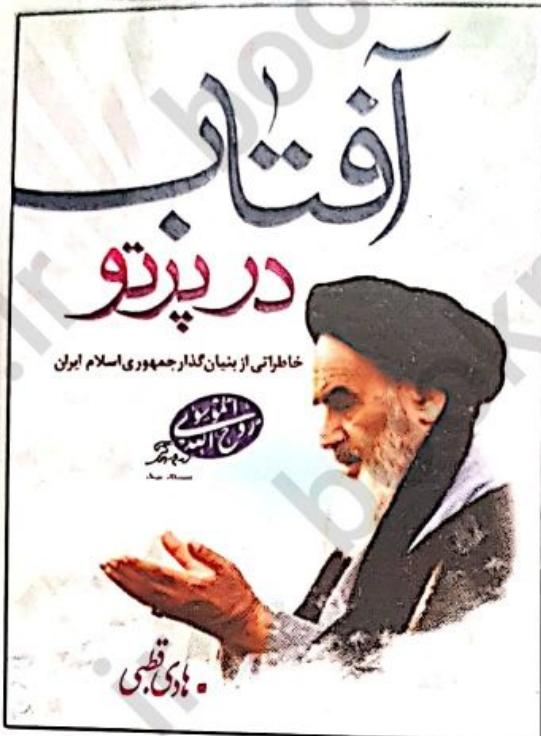
۱- حجت الاسلام توسلى؛ برداشت‌هایی از سیره امام خمینی ^{ره} ج ۲، ص ۱۷.

* «گناه تو بی‌نظمی است» *

در
آفتاب

روزی از دانشگاه به خانه آمدم و در حالی که سر و وضع مرتبی نداشت، مستقیماً خدمت حضرت امام پیغمبر رفتم. هم لباسم سیاه بود و هم کفشهایم خاکی. ایشان همان طور که در حیاط قدم می‌زدند، اخمی کردند و از من پرسیدند: «چرا با این قیافه به دانشگاه می‌روی؟» من به شوخی گفت: در دانشگاه جمهوری اسلامیتان با وضعی بهتر از این نمی‌شود رفت! امام فرمودند: «تو دو گناه کردی. یکی اینکه ریاکار هستی و می‌خواهی بگویی که من آن قدر استطاعت مالی ندارم که یک جفت کفش بخرم؛ گناه دیگر تو بی‌نظمی است که خلاف شرع و قانون اسلامی است». من گفت: اگر بخواهم با سر و وضع مرتب‌تری به دانشگاه بروم، شاید از من ایراد بگیرند. امام فرمودند: «اگر خواستند ایراد بگیرند، بگو خمینی گفته باید مرتب به دانشگاه بروی».^۱





حضور ملکوتی امام خمینی(ره) و رهنمودهای او از آغاز نهضت تا هنگام وداعش بطور معجزه آسا راه گشاید. او با خروش ابراهیمی و روح مسیحائی خود، عظمت فراموش شده امت اسلام را به آنان برگرداند و به همه مسلمانان در سرتاسر عالم، هویتی دیگر بخشید. حضرت امام(ره) پیش از آنکه علم جهاد در عرصه سیاست را آشکارا بدست گیرد، جهاد اکبری را پیش سر گذاردۀ بود و خود را برای خدمت به اسلام و مسلمین موظف دانسته و فرموده بود: «اگر به من بگویند خدمتگزار، بهتر از این است که بگویند رهبر. رهبری مطرح نیست، خدمتگزاری مطرح است. اسلام ما را موظف کرده که خدمت کنیم.»